

بازخوانی و نقد روش شناختی مطالعات توسعه اجتماعات محلی^۱

موسی عنبری* سامان یوسفوند**

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۳۰؛ تاریخ تأیید: ۹۵/۰۸/۱۲)

چکیده

اجتماع محلی آخرین لایه اصالت فرهنگی و هویت دست‌نخورده و یکدست تلقی می‌شود. مطالعات انجام‌شده در این حوزه با قوت‌های خاص خود و البته کاستی‌های روش‌شناختی همراه بوده‌اند. وجه غالب پژوهش‌های این حوزه با تأثیرپذیری از جامعه‌شناسی پوزیتیویستی، بیش‌ازپیش به‌سوی تحقیقات پیمایشی و پرسش‌نامه‌گرایی کشانده شده است و منطق غالب بر آنها فرضیه‌سازی بوده است؛ به‌گونه‌ای که تناسب بین مسائل و روش‌های تحقیق با بافت‌های محلی ضعیف بوده است. مطالعات پیمایشی در بستر و بافت‌های محلی، سازوکار روش‌شناختی مناسبی برای فهم عقلانیت بومی ندارد. از این‌رو کاستی‌ها و تقلیل‌های نادرستی در فهم بافت‌های محلی ایجاد می‌کند که گاهی نتایج متعارض و غیر پاسخگو به مسائل مترتب با بافت‌های محلی ارائه می‌کند. «فهم عقلانیت بومی» حلقه مفقوده این مطالعات است. در مقاله حاضر، با مروری نظری بر مفهوم اجتماع محلی و با اتخاذ بینش مردم‌شناسی پدیداری به نقد و بازخوانی مسائل مهم و بارز روش‌شناسی اثباتی و کاربرد سطحی، ناموجه و

۱. مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری با موضوع «مطالعه پدیدارشناختی درک معنایی اجتماعات محلی از مداخلات توسعه‌ای» در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران است.

anbari@ut.ac.ir

* دانشیار جامعه‌شناسی توسعه دانشگاه تهران

samanyousefvand68@gmail.com

** دکتری جامعه‌شناسی توسعه اجتماعی دانشگاه تهران

بعضاً گمراه‌کننده روش‌های آماری در مطالعات اجتماعات محلی پرداخته شده است. استدلال مقاله این است که به‌کارگیری متشی پدیدارشناسانه در مطالعات توسعه اجتماعات محلی، نه تنها باعث توجه به گروه‌های حاشیه‌ای و مغفول مانده و جای‌دهی آنها در بطن جامعه می‌شود، بلکه اراده‌های منفعل را فعال می‌کند و توسعه را به‌مثابه اقدامی ممکن و سهل‌الوصول برای اجتماعات محلی درمی‌آورد، و از طرفی زمینه را برای تأمل و بازاندیشی در باب رهیافت‌های بوم‌اندیش و کنش‌های بومی، بیش‌ازپیش فراهم خواهد کرد.

واژه‌های کلیدی: روش‌شناسی، مردم‌شناسی توسعه، پدیدارشناسی، اجتماعات محلی.

مقدمه

رویکرد مطالعات اجتماعات محلی، باهدف کاوش و تبیین ساختارهای حاکم و کنش‌های افراد در اجتماعات محلی (روستایی- شهری) پا به عرصه ظهور نهاده است و در قالب ادبیات مطالعات توسعه محلی با رویکرد جامعه‌شناختی به تحلیل تحولات سیمایی محلات و مناطق و تأثیر آن بر تعاملات کنشگران در محیط‌های کوچک و با هویت مکانی و تاریخی می‌پردازد. بدون تردید مهم‌ترین هدف مطالعات اجتماعات محلی شناخت مسائل و ارائه راه‌حل برای آنهاست که می‌توان از آن با اصطلاح «توسعه محلی» یادکرد. اخیراً طی تحولات نظری و روش‌شناختی و بعضاً ناکارآمدی روش‌شناسی‌های پیشین در ادبیات مطالعات توسعه، این شاخه از مطالعات بیشتر محل توجه قرار گرفته است. مطالعات اجتماعات محلی به‌مانند دیگر حوزه‌های مطالعاتی جامعه‌شناختی، منطق نظری و روش‌شناختی خاص خود را اقتضاء می‌کند. برای همین منظور، آنچه اکنون محل ایراد و مناقشه است، بحث در باب روش‌شناسی مطالعات توسعه اجتماعات محلی، تنگناها و کاستی‌های این حوزه پژوهشی است.

روش‌شناسی مطالعات توسعه اجتماعات محلی، معرفتی درجه دوم است که در آن بحث از خود توسعه نیست؛ بلکه فلسفه توسعه و شیوه تفکر در مورد پدیده «توسعه»، که بحثی نظری است، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. بحث در باب روش‌شناسی مطالعات اجتماعات محلی، کمک می‌کند که مسیرهای طی شده در فرآیند تاریخ‌شناسایی شده و ابهامات متدولوژیکی که سایه بر اصل توسعه انداخته، از بین برود. به دلیل ابهامات روش‌شناسانه که در مطالعات اجتماعات محلی وجود دارد، باعث مسئله‌مند شدن و گسیختگی مناسبات سطح کلان (سیاست) و خرد (سوژه) توسعه شده است و به ثنویت‌گرایی عین (ابژه) و ذهن (سوژه) دامن زده است.

مادامی که ابهامات روش‌شناسانه این نوع مطالعات، مورد بازخوانی و تفسیر مجدد قرار نگیرند، به‌واقع سوژه‌های فردی و جمعی (فرهنگ) منفعل شده و بستری برای تولید موقعیت‌های سوژه‌گی واقعی وجود نخواهند داشت. در چنین شرایطی با فرم شیء شده و بی‌محتوایی از توسعه مواجهه خواهیم بود. بر این مبنا، عدم اتکا به یک روش‌شناسی روشن در فهم مسائل و مشکلات اجتماعی و طراحی اصول برنامه‌های توسعه اجتماعات محلی باعث دخالت برنامه‌ریزانی عمدتاً با تخصص اقتصادی و با رویکرد فنی-مهندسی در این زمینه شده است.

مرور رویکردهای نظری و روش‌شناسی مطالعات اجتماعات محلی پیشین نشان می‌دهد، منطق غالب بر مطالعات این حوزه، به‌گونه‌ای بوده است که فهم پدیده را به امور عینی تقلیل داده است و طی فرآیند کمی‌سازی امور، مسائل اقتصادی و فنی بیش از ابعاد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مورد توجه قرار گرفته است و این امر به تدریج به گسیختگی مناسبات سطح کلان و خرد انجامیده و زمینه‌ساز بروز برخی بحران‌ها و تعارض‌های اجتماعی و سیاسی در جامعه شده است؛ تا آنجا که گفته می‌شود برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری توسعه‌ای، عمدتاً بحران‌ساز بوده تا تحول‌ساز.

بینش روش‌شناسانه اثباتی بجای کسب معنای واقعی پدیده‌های اجتماعی، آگاهی نتیجه‌گرا و غیر بافت‌محور را تولید می‌کند و همین فهم سطحی از پدیده‌ها که تناسبی با واقعیت‌های اجتماعی ندارد، مبنایی برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری قرار می‌گیرد. در حالی که امروزه روش‌شناسی مطالعات توسعه اجتماعات محلی باید بر «فرهنگ‌مدار بجای محیط‌گرا، انسان‌گرا بجای شی‌نگری، فرآیند‌گرای بجای نتیجه‌گرا، جامع‌نگری بجای جزء‌نگری» (ایمان، ۱۳۹۰)، تأکید کنند.

پژوهش‌های با رویکرد مردم‌شناسانه و مشی پدیدارشناختی در حوزه مطالعات اجتماعات محلی از این نظر حائز اهمیت است که با تلقی انسان‌محور از تغییر و توسعه، در نظر دارد با ورود به نظام معنایی و میان‌ذهنیت‌های کنشگران اجتماعی، به بررسی درک و معنای پدیده‌ها پرداخته و آنچه را که مردم واقعاً تجربه کرده‌اند مورد مطالعه قرار دهد. علاوه بر آن، مطالعات از این نوع درصدد هستند فرآیند تغییر را به‌مثابه نوعی گفتمان در نظر گیرند که در آن بینش نخبه‌گرایانه و یک‌سوئگر کنار گذاشته شده و درک مردم‌گرایانه از تغییر و توسعه به محور اصلی

و تحلیل تبدیل شود (Sardan, 2005). این نوع بازانديشی مردم‌شناسانه در ادبیات مطالعات توسعه اجتماعات محلی از طرفی باعث شناساندن ظرفیت‌ها و توانمندی‌های موجود در جامعه سنتی و اجتماعات محلی، و از طرف دیگر شناخت بهتر و برخورد آگاهانه‌تر و سنجیده‌تر با مظاهر تمدن مدرن می‌شود. همچنین عاملی مؤثر در پیوندی هوشمندانه‌تر و سنجیده‌تر از سنت و مدرنیته خواهد بود. بدین ترتیب شناخت و بازخوانی روش‌شناسی مطالعات اجتماعات محلی در بستر رویکرد پدیدارشناختی از ضرورت‌های انجام پژوهش حاضر است.

سؤال این است که با گذشت چند دهه از تجربه برنامه‌ریزی و ارائه الگوهای روش‌شناسانه توسعه و مشاهده آثار و پیامدهای توسعه نامتوازن، چه رویکرد روش‌شناسانه‌ای می‌تواند به پژوهش‌گران مطالعات اجتماعات محلی، برای رفع خلأهای معرفتی و روشی، یاری دهد؟ برای همین منظور، مقاله حاضر، ابتدا خلأهای روش‌شناسی مطالعات اجتماعات محلی را مورد بررسی قرار می‌دهد و سپس برای شناخت و هم‌زمان‌سازی دانش معرفتی توسعه با متدولوژی آن به ارائه روش‌شناسی تفسیری و ضرورت انجام پژوهش‌های مردم‌شناختی حوزه مطالعات اجتماعات محلی در بستر رویکرد پدیدارشناسانه می‌پردازد.

چارچوب مفهومی - نظری

اجتماع محلی مفهومی است که حوزه‌های مختلف علمی بنا به زمینه‌های نظری خاص خود، به تعریف و کاربست آن پرداخته‌اند. در لغت نامه آکسفورد اجتماع محلی به معنای «مجموعه‌ای از مردمان است که در یک مکان، ناحیه و یا محدوده مشترک زندگی می‌کنند و ویژگی‌های مشترکی چون مذهب، شغل، نژاد، قومیت و نظایر اینها آنان را با یکدیگر پیوند می‌دهند». بارتن^۱ (2003: 4) می‌نویسد «اجتماع محلی، شبکه‌ای از اجتماعات مردمی با هویت، علائق و نظریه‌های مشترک در سطح محلی است که زمینه‌های شناخت، ایجاد فرصت و حمایت‌های دو سویه را برای تعامل متقابل فراهم می‌آورند».

می‌توان اجتماع محلی را در یک چشم انداز سه مؤلفه‌ای تعریف کرد: (۱) یک اجتماع محلی در برگیرنده قلمرویی است که مربوط به فرآیندهای کنشی است. یعنی اجتماع محلی یک مکانی

با مرزهای قابل انعطاف و متغیر است که افراد در علائق مشترک و عمومی از زندگی شریک هستند و کنش‌های دسته جمعی انجام می‌دهند (Kaufman and Wilkinson, 1967). (۲) یک اجتماع، یک جامعه محلی^۱ یا یک شکل بندی کلی / عمومی از زندگی اجتماعی است. یعنی در برگیرنده شبکه‌ای از سازمان‌ها و نهادها برای دستیابی به نیازهای ساکنان و بیان علائق مشترک و عمومی‌شان است. (۳) یک اجتماع محلی، میدانی از کنش‌های جمعی است. نه تنها مردم با هم زندگی می‌کنند بلکه آنها با هم در راه‌هایی که بیان‌کننده برخی از انواع همبستگی^۲ در سطوح هویت اجتماع محلی است، عمل کرده و نقش اجرا می‌کنند (Claude, 1995).

در برخی پژوهش‌های ایرانی، دارا بودن مرز و قلمرو مشخص، حس همبستگی و روابط متقابل میان ساکنان، هویت جمعی، یکپارچگی فضا و فعالیت، خودکفایی نسبی و جمعیت متناسب از مضامین مشترک در تعریف اجتماع محلی بوده است. بدین ترتیب محدوده فضایی یکپارچه، وجود مرزهای کالبدی مبتنی بر درک ذهنی یا نشانه عینی، حس تعلق مکانی و همبستگی اجتماعی، امکان شناخت رودررو و وجود تسهیلات و خدمات محلی از جمله نکاتی است که در مفهوم شناسی (اجتماع محلی) اهمیت می‌یابد (عبدلهی و دیگران، ۱۳۸۹).

با توجه به تعریف فوق می‌توان گفت اجتماع محلی مکانی با مرزهای قابل انعطاف و متغیر است که افراد در علائق مشترک و عمومی از زندگی خود در آن شریک بوده و کنش‌های دسته‌جمعی در آن انجام می‌دهند، خودکفایی نسبی، تعلق مکانی و هویت (مکانی و تاریخی) مشترکی را احساس می‌کنند. علاوه بر این، در برگیرنده شبکه‌ای از سازمان‌ها و نهادها حول نیازهای بومی برای دستیابی به نیازهای اجتماع مورد نظر است و میدانی از کنش‌های جمعی را فراهم می‌کند. پس می‌توان گفت اجتماع محلی می‌تواند با استفاده از نهادها و سازمان‌هایی که خود شکل داده است و با استفاده از کنش‌های جمعی ساکنان خود، نیازهای خود را رفع کند، محیط زندگی خود را بهبود دهد و توسعه اجتماع محلی را شکل دهد.

با این تعریف، اجتماع محلی می‌تواند اعم از «اجتماعات روستایی و شهری» باشد و لذا مناطق شهری و روستایی را در بر بگیرد و مطالعات توسعه اجتماعات محلی بایستی مطالعات

1. local society
2. solidarity

محلّه محور شهری و روستایی را مبنای تحلیل و بررسی قرار دهند و از این طریق، گسست مطالعاتی در دو حوزه مورد بحث بر طرف می‌شود.

رویکرد مردم‌شناسی توسعه

برای تحلیل موضوع روش‌شناسی مطالعات توسعه محلی، دو گونه ادبیات بارز جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی در دسترس است. هرچند به‌نظر می‌رسد نوعی تقسیم کار موضوعی (تقریباً گمراه‌کننده) بین مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی وجود داشته است. به این ترتیب که گفته می‌شود مردم‌شناسان بیشتر به جوامع و فرهنگ‌های بدوی، غیرمتمدن و جامعه‌شناسان بیشتر به جوامع معاصر و امروزی از زوایای متفاوت نگریسته‌اند. اما در دوره معاصر با توجه به تغییر و تحولات در عرصه‌های مختلف، هر دو رویکرد به‌طور مشترک بر موضوع‌های مشترکی تأکید دارند؛ به‌گونه‌ای که امروزه مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان دارای دیدگاه‌های مشترک و نزدیکی در مورد جوامع معاصر هستند.

بر مبنای مطالعات اخیر حوزه مردم‌شناسی، فهم سازوکارهای توسعه اجتماعات محلی یکی از ضرورت‌های توسعه پایدار و از طرفی پایداری توسعه در هر جامعه محسوب می‌شود. زیرا سیاست‌گذاران و مجریان مداخله‌های توسعه‌ای را با ابعاد اجتماعی توسعه و پیامدهای اجتماعی و فرهنگی طرح‌های توسعه‌ای بر اجتماع محلی آشنا می‌سازد. شکست سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه وارداتی و از بالا به پایین سبب شد تا اهمیت ارزش‌های بومی اجتماعات محلی و خواسته‌ها و نیازمندی‌های آنها در فرایندهای توسعه‌ای مورد توجه اندیشمندان و سیاست‌گذاران در جوامع مختلف قرار گیرد. در رهیافت‌های نوین مردم‌شناسی توسعه که مبتنی بر نگاه مشارکتی و رویکردهای مردمی است، آنچه محوریت دارد ارزش‌ها و نگرش‌های مردم محلی همانند: ارزش‌های دینی، فرهنگی، بومی و از همه مهمتر «ارزش‌های هویتی» است که توجه به این مولفه‌ها و از طرفی فهم نظام معنایی کنشگران اجتماعی از جمله ملزومات برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری در حوزه بافت‌های محلی به‌شمار می‌آید.

مطابق با رویکرد مردم‌شناسی، فرهنگ و اجتماع محلی به‌عنوان آخرین مرز اصالت فرهنگی و آخرین ایستگاه اصالت دست‌نخورده و یکدست تلقی می‌شود و امر محلی به‌مثابه مکانی برتر برای شروع توسعه لحاظ می‌شود که در آن توسعه به‌شکل ارگانیکی از پایین و درون، با ارجاع

به «ریشه‌ها» و براساس مردم‌شناسی ریشه‌های فرهنگی^۱ معنا پیدا می‌کند. بافت سنتی و مبانی کنش اجتماعی - فرهنگی اجتماعات محلی تابعی از عناصر فرهنگی و نظام معنایی است که کنشگران اجتماعی در طول فرآیند تاریخی شکل داده و نسل به نسل آن را انتقال داده‌اند. چنین بینشی ظرافت و ضرورت ترویج گفتمان توسعه اجتماعات محلی را در قاموس معرفتی مردم‌شناسی توسعه در اولویت قرار می‌دهد.

بدون تردید مهم‌ترین هدف مطالعات اجتماعات محلی شناخت مسائل و ارائه راه‌حل برای آنها است، که می‌توان از آن به اصطلاح «توسعه محلی» یاد کرد. نائل شدن به این مهم، سازوکارهای روش‌شناختی متناسب با بافت‌های محلی را می‌طلبد. بنابراین گفتمان توسعه اجتماعات محلی به مانند دیگر رویکردهای نظری توسعه نیازمند اتخاذ روش‌شناسی مقتضی است که بتواند پیوند مناسبی بین ریشه‌های معرفتی و عملی آن فراهم کند و کاستی‌ها و تنگناهای رهیافت‌های روش‌شناختی پیشین را پر کند. بدین ترتیب می‌توان مبانی رهیافت‌های بوم‌اندیش توسعه اجتماعات محلی را فراهم کرد. با این نگاه رویکرد متناسب و مقتضی گفتمان توسعه اجتماعات محلی رویکردی مردم‌شناختی است. علم مردم‌شناسی به‌عنوان علم مطالعه توسعه و تطور عبارت است از مطالعه انسان‌ها یا جوامع انسانی. بنابراین، مردم‌شناسی (فرهنگی و اجتماعی) می‌تواند به‌عنوان ترجمان فرهنگ و معنابخشی به آداب و رسوم ظاهراً نامتعارف انسان‌های غریب، ناآشنا و ناشناس تعریف شود (Layton, 1997). روش بررسی این علم، ماهیتاً و مقدمتاً کیفی بوده و به زعم گیرتز توصیف‌های لایه‌به‌لایه و عینی از فرهنگ‌ها را به دست می‌دهد. هدف مردم‌شناسی تولید دانش مفصل، جزء به جزء و بسیار صمیمانه و نزدیک از فرهنگ است.

رویکردهای متفاوت انسان‌شناسی که هرکدام بر بعد خاصی از فرآیند تکامل فرهنگ و جامعه تاکید دارند، عبارتند از: رویکرد تکامل‌گرایی و تکامل‌گرایی نوین، کارکردگرایی، خاص‌گرایی تاریخی، اشاعه‌گرایی، فرهنگ و شخصیت، اکولوژی فرهنگی، مردم‌شناسی ساختاری، ماتریالیسم فرهنگی، مردم‌شناسی اقتصادی، مردم‌شناسی تفسیری و مردم‌شناسی توسعه. هر یک از این

مکاتب و رویکردها دارای دیدگاه‌ها و مبانی نظری خاص خود است که در این تحقیق رویکرد انسان‌شناسی تفسیری و مردم‌شناسی توسعه مبنای بحث و بررسی است. میلر در کتاب خود با عنوان «مردم‌شناسی فرهنگی»، به رویکردهای توسعه انسانی، توسعه پایدار، رویکرد توسعه معطوف به رشد، رویکرد توسعه توزیعی و رهیافت‌های نهادی توسعه اشاره داشته و آنها را جزء ادبیات متاخر مردم‌شناسی ذکر می‌کند. به نظر وی انسان‌شناسان فرهنگی به اهمیت بررسی نهادها و سازمان‌های دیگر در توسعه بین‌المللی واقف شده‌اند. این دانش به مردم‌شناسان کمک می‌کند تا تاثیر زیادی بر چگونگی انجام و اجرای برنامه‌های توسعه بگذارند. از نظر الیور ساردان (2005)، امروزه معنای توسعه و تغییر بسیار دگرگون شده است. مطالعات وی نشان می‌دهد که توسعه را باید مانند یک گفتمان بین توسعه‌یابندگان و توسعه‌دهندگان در نظر گرفت. وی همچنین بر نقش دانش بومی در فرآیند توسعه و تغییر جوامع تاکید دارد.

کلیفورد گیرتز با طرح رویکرد مردم‌شناسی تفسیری، فرهنگ را چون یک متن می‌نگرد و بر این باور است که فرهنگ‌ها نیز مانند متن‌ها می‌توانند تحلیل و تفسیر شوند. دان اسپربر نیز بر این ایده تاکید دارند که تفسیر معطوف به انتقال درک شهودی تجربه انسانی در یک فرهنگ خاص است. از دید وی، مردم‌نگار تفسیری وظیفه‌ای مشابه با یک داستان‌پرداز یا منتقد ادبی دارد. دیدگاه مردم‌شناسی تفسیری بر شیوه درک و مقوله‌بندی مردم از این شرایط متمرکز است و در واقع بیشتر به عوامل غیرمادی مانند ایده‌ها، ارزش‌ها و جهان‌بینی‌ها توجه دارد.

فیلیپس^۱ معتقد است که مطالعه اجتماعات محلی نیازمند روش‌شناسی‌هایی است که به کشف و افشای کل یک پدیده بینجامد. از آنجایی که روش‌شناسی‌های موجود در پارادایم‌های فعلی برای توصیف و تفسیر پدیده ناکافی هستند، بنابراین برای خلق توصیف‌های مناسب از پدیده مورد مطالعه و تفسیر بازانديشانه از آن نیازمند استراتژی تحقیقی ابداعی هستیم. بدین ترتیب آنچه در اینجا مبنای تحلیل است استراتژی تحقیقی اصلاحی دو رهیافت پدیدارشناسی توصیفی، متعالی (هوسرلی) موس‌تاکاس^۲ (1994) و پدیدارشناسی تفسیری، هرمنوتیکی (هایدگری) (Van Manen, 1990)، فارغ از تفاوت‌های مبنایی آنها است؛ چراکه جدا انگاشتن

1. Philips

2. Moustakas

این دو رهیافت در مطالعات اجتماعی، وجه معنایی پدیدارشناختی را متجلی نمی‌کند و محقق را همچنان از فهم، معنا و آگاهی دور می‌کند. برای رسیدن به معنا و فهم ذات و جوهر پدیده نیاز به دو ساحت توصیف و تفسیر پدیدارشناسانه است. به بیانی می‌توان گفت «توصیف بدون تفسیر، کور و نابینا است و تفسیر بدون توصیف، تهی است». پژوهش با این رهیافت در درجه اول نیاز به «توصیف لایه به لایه»^۱ دارد. کلیفورد گیرتز توصیف لایه به لایه را در رویکرد انسان‌شناختی تفسیری خود بکار برد. براساس این مفهوم، معنا در بستر روابط اجتماعی تولید شده و شکل می‌گیرد و درک آن نیز نیازمند توجه جدی و عمیق به آن بستر است. از این‌رو، کار انسان‌شناس و مردم‌نگار تشریح و توضیح عمیق روش‌ها و گفتمان‌هایی است که در جامعه شکل گرفته و به این ترتیب برای دیگر افراد معنادار می‌شوند.

در این زمینه رهیافت پدیدارشناسی در قالب رویکردهای مردم‌شناسی تفسیری، با بینشی معناکاو در پی درک توصیفی، بازتابی و تفسیری از پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی است، که به عنوان رهیافت روش‌شناختی مناسب برای مطالعه اجتماعات محلی به شمار می‌آید. پدیدارشناسی، توصیف صریح و شناسایی (و تفسیر) پدیده‌ها است، آن‌گونه که در موقعیتی خاص از سوی افراد ادراک می‌شوند (Van Manen, 1990: 10). در واقع پدیدارشناسی به توصیف معانی یک مفهوم یا پدیده از دیدگاه عده‌ای از مردم و برحسب تجارب زیسته آنان در آن مورد می‌پردازد. بنابراین در پی فهم تجارب مشترک عده‌ای از مردم است.

روش‌شناسی

مقاله حاضر، مطالعه‌ای اسنادی و کتابخانه‌ای است که از نوع مطالعات توصیفی-تحلیلی محسوب می‌شود. در این مطالعه تحقیقات انجام شده در حوزه اجتماعات محلی (روستایی و شهری) در ایران در قالب کتاب‌ها، مقاله‌ها، پروژه‌ها و پایان‌نامه‌های تحصیلی به عنوان جامعه آماری و میدان مطالعه در نظر گرفته شد و در یک بررسی مقدماتی بیش از صد عنوان در زمینه مطالعه اجتماعات محلی (روستایی و شهری) بدست آمد. به همین منظور مطالعات انجام شده در

۱. واژه توصیف لایه به لایه Thick Description برای نخستین بار توسط ژیلبرت رایل (Gilbert Ryles) فیلسوف بکار رفت.

زمینه اجتماعات محلی بر مبنای جامعه آماری به دو بخش مطالعات روستایی و شهری دسته‌بندی شده است. در این زمینه مطالعات روستایی در قالب تک‌نگاری‌ها و داده‌های دسته اول، مطالعات پیمایشی و تفسیری-تحلیلی با تعداد بیش از ۵۰ مطالعه شامل کتاب‌ها، مقالات، پروژه‌ها و پایان‌نامه‌های تحصیلی مورد بررسی قرار گرفت. در حوزه مطالعات شهری محله‌محور بیش از ۶۰ مطالعه در زیرمجموعه مدیریت توسعه محله‌ای و حکمروایی خوب شهری، کیفیت زندگی شهری محله‌ای، نظرسنجی‌های مرتبط با زندگی اجتماعات محلی؛ همچنین مطالعات پیوست اجتماعی فرهنگی محله‌ای در راستای ارزیابی تأثیرات اجتماعی فرهنگی (اتاف) پروژه‌های محله‌محور شهری، به عنوان حجم نمونه این مطالعه در نظر گرفته شد. به این ترتیب، با اتخاذ رویکرد مردم‌شناسی پدیداری و با در نظر گرفتن اقتضانات روش‌شناختی این رهیافت به بازخوانی و نقد روش‌شناسی مطالعات انجام شده در این حوزه پرداخته شده است.

یافته‌ها

یافته‌های مقاله حاضر در دو بخش توصیف داده‌ها و تحلیل موضوعی داده‌ها تدوین شده است. در بخش توصیفی به ذکر کمی و دسته‌بندی مطالعات در قالب روستایی و شهری در زمینه مطالعات اجتماعات محلی پرداخته شده است و در قسمت یافته‌های تحلیلی به نقد و بازخوانی مطالعات انجام شده در زمینه مورد بحث پرداخته شده است.

(۱) یافته‌های توصیفی

تجربه مطالعات و پژوهش‌های اجتماعی در ایران عمدتاً با رویکرد فلسفی و اجتماعی فلاسفه، مورخین، شاعران و گروه‌های دیگر صورت پذیرفته است که در آثار خود به حیات اجتماعی نیز توجه داشته‌اند. اما آنچه در نوشتار حاضر مدنظر هست، پژوهش‌هایی است که در چند دهه اخیر، به‌طور خاص اجتماعات محلی (روستایی، شهری) را مورد مطالعه قرار داده‌اند. در این زمینه تحقیقات فراوانی انجام شده است. به همین منظور، بر مبنای تعریف اجتماع محلی، مطالعات روستایی و مطالعات شهری با رویکرد اجتماع‌محور در زیرمجموعه این رهیافت قرار می‌گیرد که در ادامه دسته‌بندی (بر مبنای داده‌ها و روش مطالعه) از آنها ارائه خواهد شد.

الف) مطالعات روستایی

- مطالعات تک‌نگارانه با داده‌های دست اول؛ این گونه مطالعات بیشتر از نوع توصیفی‌اند و جنبه‌های مردم‌شناسانه آنها غالب است. این دسته تحقیقات به روش مشاهده همراه با مشارکت یا به تعبیری «روش ژرفانگر» انجام شده‌اند. مطالعات محققانی همچون صفی‌نژاد (مونوگرافی ده طالب‌آباد، ۱۳۵۴)، موریو انو و مهدی طالب (مونوگرافی ابراهیم‌آباد، ۱۳۴۶؛ و انو، ۱۳۴۵)، ایروانی (مونوگرافی به‌آباد، ۱۳۴۴)، نیک خلق (مونوگرافی حسن‌لنگی، ۱۳۴۴) و اسماعیل عجمی (شش‌دانگی، ۱۳۵۴) از این نوع به شمار می‌روند. البته برخی نوشته‌های توصیفی و گاه تحلیل به‌دست‌آمده از سفرنامه‌ها و مشاهدات محققان و نویسندگان را نیز می‌توان بر این مجموعه افزود؛ آثاری مانند «خیرآبادنامه» (اونو، ۱۳۷۶)، «اورازان» (آل‌احمد، ۱۳۳۳) و «تات‌نشین‌های بلوک زهرا» (آل‌احمد، ۱۳۳۷) با رویکردی مردم‌شناختی به رشته تحریر درآمده‌اند (رک عنبری، ۱۳۸۷).

- دسته دیگر از مطالعات که در زیرمجموعه تحقیقات روستایی قرار می‌گیرند، پژوهش‌های مرتبط با اصلاحات ارضی هستند که در این مطالعات از روش‌های ژرفایی و داده‌های ثانویه (آمارها و سرشماری‌ها) استفاده شده است. ازجمله این مطالعات می‌توان به نوشته‌های هوگلند (۱۳۸۱)، عمید (۱۳۸۱)، ازکیا (۱۳۷۰، الف و ب)، خسروی (۱۳۵۳، ۱۳۶۰) و مؤمنی (۱۳۵۹) اشاره کرد.

- دسته دیگری از مطالعات صورت گرفته در حوزه مطالعات روستایی هم هست که رهیافت پیمایشی بر آنها غالب است. این مطالعات چند دهه‌ای است مورد توجه پژوهشگران رشته‌های جغرافیا، توسعه روستایی و کشاورزی، و منابع طبیعی قرار گرفته است و بر مبنای واحد کمیت‌گرای پرسش‌نامه به میدان‌های مطالعه که بافتی محلی و سنتی بر آنها غالب بوده، رفته‌اند. مطالعاتی در زمینه مهاجرت (حمدی و فتحی، ۱۳۸۸؛ جمعه‌پور، ۱۳۸۶؛ احمدی، ۱۳۸۳ و ...)، اثرات صنعتی‌شدن (میرزایی و نوری‌پور، ۱۳۹۳؛ پورطاهری و رکن‌الدین افتخاری، ۱۳۹۲؛ حمزه‌ئی و دیگران، ۱۳۹۳؛ میرزایی و دیگران، ۱۳۸۹ و ...)، شیلات و مراتع (مرادی و علی‌بیگی، ۱۳۸۹؛ سالارزهی و دژکام، ۱۳۹۱ و ...)، عملکرد شوراها و دهیاری‌ها (رضوانی،

۱۳۹۲؛ ایمانی جاجرمی و فیروزآبادی، ۱۳۸۶؛ ایمانی جاجرمی و پوررجب، ۱۳۹۰؛ هاشمی و دیگران، ۱۳۹۰ و ...) از آن جمله هستند.

ب) مطالعات شهری

- مطالعات شهری با رویکرد اجتماع محلی در طی چند دهه اخیر با تأثیرپذیری از جامعه‌شناسی پوزیتیویستی، بیش‌ازپیش به‌سوی تحقیقات پیمایشی و پرسش‌نامه‌گرایی کشانده شده است. به‌گونه‌ای که فرضیه‌سازی منطقی غالب بر آنهاست. برخی از این مطالعات شهری با انجام نمونه‌گیری، نظرات بخشی از کنشگران اجتماعی پیرامون موضوعی خاص را جمع‌آوری و تحلیل کرده‌اند، که از آن جمله‌اند: مطالعاتی در زمینه سرمایه اجتماعی و مشارکت مردم محله (ساعی، ۱۳۹۰؛ مشهدی و دیگران، ۱۳۹۰؛ قاسمی و دیگران، ۱۳۹۳؛ معصومی، ۱۳۸۸، فیروزآبادی و ایمانی جاجرمی، ۱۳۸۵ و...)، توسعه محله‌ای و حکمروایی خوب شهری (موحد و دیگران، ۱۳۹۳؛ ابراهیم‌زاده و اسدیان، ۱۳۹۲؛ شمعی و دیگران، ۱۳۹۱؛ معصومی، ۱۳۸۹؛ اسماعیل‌زاده و صرافی، ۱۳۸۵ و...)، کیفیت زندگی شهری محله‌ای (قالیباف و دیگران، ۱۳۹۰؛ فرجی و دیگران، ۱۳۸۹؛ احمدی، ۱۳۹۰؛ شاه‌حسینی و توکلی، ۱۳۹۲ و...)، مسائل اجتماعی محله‌ای شهری (سراج‌زاده، ۱۳۸۷)، اقتصاد محلی شهری (موسوی، ۱۳۹۲)، همچنین نظرسنجی در مورد موضوعات خاص و مرتبط با زندگی اجتماعات محلی (زارع، ۱۳۹۰-۱۳۸۹؛ غیاثوند، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸؛ حاتمی ۱۳۹۲؛ بهلول و نوابخش، ۱۳۹۱ و...).

- از طرفی پژوهش‌های دیگری، اخیراً به سفارش نهادهای دولتی با عنوان «پیوست اجتماعی فرهنگی محله‌ای» به منظور ارزیابی تأثیرات اجتماعی- فرهنگی پروژه‌ها (اتاف) در محلات شهری صرفاً با رهیافتی اثباتی و کمی و گاهی روش ترکیبی (که غلبه با روش کمی است) در حال انجام هستند که می‌توان به طرح‌هایی که توسط پژوهشگران مطالعات شهری از جمله (غیاثوند، ۱۳۹۰؛ قادری، ۱۳۹۳؛ جمعه‌پور، ۱۳۹۰؛ پاک‌سرشت، ۱۳۸۶-۱۳۹۰؛ موسسات پژوهشی آمار پژوهان نواندیش، ۱۳۸۹؛ و ...) اشاره کرد.

علاوه بر این، بخش اعظم پایان‌نامه‌های دانشجویی و مقالات ارائه‌شده در سمینارها و اجلاس‌ها، رهیافت روش‌شناختی اثباتی را دنبال کرده‌اند، که می‌توان بیش از صدها رساله از این دست را برشمرد (که ذکر نام این پژوهش‌ها از حوصله این نوشتار خارج است)، که در دام

«کالایی کردن پژوهش و آمارزدگی» (گل‌کار، ۱۳۹۲) گرفتار آمده‌اند. آنچه در نوشتار حاضر محل توجه است، نقد و بازخوانی این دسته از مطالعات پیمایشی است.

عدم‌کفایت و نارسایی تبیین‌های اثبات‌گرایانه از واقعیت اجتماعی و ضعف‌های روش‌شناختی کاربری شیوه‌های علوم اثباتی در حوزه انسانی مورد توجه و تذکر دانشمندان قرار گرفته است، به‌طوری‌که «ویلهم دیلتای» این نقد را بر دیدگاه اثبات‌گرایان وارد می‌کند که اساساً علوم انسانی درگیر مسئله هرمنوتیکی تأویل کلام انسانی است و «فهم انسان‌ها به معنای فهم کلام فرهنگی» آنهاست. از نظر او کلام فرهنگی تنها متون نوشتاری را دربر نمی‌گیرد، بلکه آثار هنری و سایر مصنوعات را که انسان‌ها می‌سازند و نیز انواع کنش‌های آنان را نیز شامل می‌شود. دیلتای می‌گوید: «دانش پژوهشگری که در وادی مطالعه انسان گام می‌گذارد، برخلاف پژوهشگران علوم طبیعی، تنها با اتکاء بر انسان بودن و از راه "همدلی" با موضوع شناسایی خود (و نه با فاصله‌گذاری بیگانه‌ساز)، یعنی با فهم "تجربه زیسته" کنشگر میسر می‌شود» (دیلتای، ۱۳۸۸؛ گل‌کار، ۱۳۹۲). در این راستا به‌قول گیدنز (۱۳۷۳) می‌توان بر سطحی بودن برخی پاسخ‌های دریافتی، نمونه‌گرایی یا «انتخاب افراد»، وقت‌گیری و توان‌فرسایی تحقیقات انجام شده اشاره کرد. همچنین از نگاه دواس (۱۳۷۶) می‌توان بر ناتوانی تحقیقات مذکور در دستیابی به ابعاد کنش‌های معنی‌دار، بی‌توجهی به زمینه کنش‌ها و رفتارها، تجربه‌گرایی در عمل، ناتوانی در اندازه‌گیری برخی مفاهیم، آمارگیری، و عددخواهی تأکید کرد.

- دسته دیگری از تحقیقات اجتماع محلی اخیراً در کنار رهیافت پوزیتیویستی مطالعات اجتماعات محلی شهری و روستایی، مورد توجه پژوهشگران دانشگاهی قرار گرفته است و وجهه مردم‌شناسی‌شناسی تفسیری را در مطالعات خود پررنگ کرده‌اند و نقش مترجمان فرهنگی بافت‌های محلی را بر عهده دارند. از جمله این تحقیقات که بینش مردم‌شناختی بر آنها غالب است (ازکیا و حسینی‌رودبارکی، ۱۳۹۳؛ ایمانی‌جاجرمی، ۱۳۸۴؛ فرضی‌زاده، ۱۳۹۲؛ محمدپور، ۱۳۹۲ و ...) می‌توان به پژوهش‌هایی که در سایه روش‌شناسی نظریه زمینه‌ای^۱، تحلیل تماتیک، و پدیدارشناسی که اخیراً محل توجه قرار گرفته، اشاره کرد. این دسته از تحقیقات نوپا بوده و نیازمند توجه پژوهشگران است.

1. Grounded Theory

۲) یافته‌های تحلیلی

اجتماع محلی به‌عنوان یک تجربه زیسته که در «رویکرد فرآیندمحور یک پدیدار انسانی» (ایمان، ۱۳۹۰) به شمار می‌آید، نمی‌تواند از هرگونه پژوهش صرفاً پیمایشی تبعیت کند، زیرا مطالعات پیمایشی در بستر و بافت‌های محلی سازوکار روش‌شناختی مناسبی برای فهم عقلانیت بومی ندارند. این نوع از پژوهش‌ها که تاکنون وجه غالب روش‌شناسی مطالعه اجتماعات محلی بوده‌اند، کاستی‌ها و تقلیل‌های نادرستی در فهم بافت‌های محلی داشته‌اند، که گاه نتایج متعارض و غیرپاسخگو به مسائل مترتب با بافت‌های محلی حاصل شده است. از جمله این تقلیل‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) عدم تعهد به همبستگی و هم‌خوانی میان حوزه‌های علمی و پژوهشی و سازمان‌های فعال در بافت‌های محلی:

یکی از مسائل و مشکلات مترتب این حوزه، «فقدان همبستگی و هم‌خوانی میان حوزه‌های علمی و پژوهشی از یک‌سو و سازمان‌های فعال در بافت‌های محلی از سوی دیگر است». با گسترش نهادهای متولی فعالیت‌های اجتماعات محلی، چنین تصور می‌شود که باید دولت بسیاری از فعالیت‌های بافت‌های محلی را بر عهده گیرد. بر این اساس، دولت یگانه مرجع و مقصد نهایی در حل مسائل و حتی مطالعات اجتماع محلی تلقی شده است. در چنین شرایطی، بدیهی است که انحراف و تورش‌های بالا در تحقیقات زمانی افزایش می‌یابند که خواه از دقت، هدف‌گرایی و نظارت برونی و کارفرمایان، و خواه از نظارت درونی محققان کاسته شود. در این شرایط، بدون تردید بیشترین زیان متوجه کارفرما و سفارش‌دهنده طرح یا همان دولت خواهد بود، زیرا «از ابتدای توسعه، پژوهش‌های اجتماعی تاکنون در ایران، دولت همواره سفارش دهنده، مشتری و مصرف‌کننده یافته‌های پژوهشی بوده است» (محسنی، ۱۳۷۸: ۲۷؛ طالب، ۱۳۷۲: ۲۴۳؛ ر.ک: عنبری، ۱۳۸۷: ۲۰). جالب آنکه فرضیه غالب در نهادهای دولتی متولی فعالیت‌های محلات نیز گویای آن است که حل مسائل زندگی مردم به کمک بودجه و پول در زمانی کوتاه امکان‌پذیر است. از این‌رو، تلاش می‌شود در حداقل زمان ممکن، بهترین راهکارهای منتهی به رفع مشکلات فراهم آید؛ به‌گونه‌ای که بیشتر امکانات دولتی و دانشگاهی

برای انجام تحقیقاتی خاص با عنوان تحقیقات کاربردی به کار می‌رود. حال آنکه این اقبال روزافزون به چنین مطالعاتی به بهای کاهش و تضعیف تحقیقات بنیادین و نظری تمام می‌شود. همین نکته را می‌شود آشکارا در حوزه‌های مطالعات اجتماع محلی دید، که بی‌شک مراجعه محققان به مطالعات خارجی و عدم پیشرفت علمی در زمینه مطالعات اجتماعی و بومی را در پی خواهد داشت و مانعی برای شکل‌گیری «رهیافت‌های بوم‌اندیش» خواهد بود.

ب) کم‌علاقگی به رویکرد تاریخی و هویتی نسبت به پدیده‌ها

رویکرد غالب بر تحقیقات انجام شده (برای مثال تحقیقات حوزه بررسی تأثیرات اجتماعی- فرهنگی پروژه‌ها -تاف- و همینطور تحقیقات پیمایشی که چند دهه‌ای است در دو حوزه مطالعات روستایی و شهری مورد توجه خیل عظیمی از پژوهشگران بوده است)، رویکردی اثباتی-کارکردی است که بیش مردم‌شناختی و نگاه تاریخی- فلسفی مطالعات اجتماع محلی را تعلیق می‌کند و واقعیت‌های اجتماعی را به امور عینی تقلیل می‌دهد، به نحوی که روح تاریخی که هویت زیست در یک کالبد فیزیکی خاص با پدیده را شکل می‌دهد، نادیده می‌انگارد. با این وصف، فهم پدیده بدون در نظر گرفتن روح تاریخی، شان و مبنای هویتی نخواهد داشت و بی‌روح خواهد ماند. در چنین شرایطی پژوهش در فهم پدیده نابیناست، چراکه بینایی مطالعه، با لحاظ کردن بینش تاریخی- فلسفی آن شکل می‌گیرد و فهم واقعیت اجتماعی، صرفاً با عنایت به اقتضائات تاریخی و هویتی آن مقدور است. بنابراین «نگاه تاریخی داشتن به پدیده» به دلالت التزامی به ما می‌فهماند که درون پدیده ارزش‌ها و اقتضائات زمانی و مکانی وجود دارد که روح تاریخی و هویت زیست آن پدیده را متجلی می‌کند و فهم آن از رهگذر همان اقتضائات میسر است. بنابراین، بدون در نظر گرفتن اقتضائات زمانی و مکانی، ورود در «جهان معنا» ناممکن خواهد بود. زیرا واقعیت‌های اجتماعی در متن خود ارزش‌ها و ایده‌های یک عصر و مقطع را جای داده است که فهم آن وابسته به فهم ارزش‌های درهم‌تنیده و ایده‌های مسلط آن دوره است. چه‌بسا که بین ارزش‌های یک دوره با دوره دیگر انقطاع و گسست وجود داشته باشد و پاره‌ای از ارزش‌های اجتماعی در یک جامعه از طریق گسست با ارزش‌های پیشین آن جامعه به وجود می‌آید. در نتیجه نمی‌توان توسعه اجتماع محلی را در یک

سلسله به هم پیوسته از ارزش‌ها و ایده‌ها مورد مطالعه قرار داد و مقصد خاصی برای آن متصور شد. توسعه اجتماعات محلی، خلاصه یک ایده در یک تاریخ مشخص است که امکان کاربست آن در تاریخ و در عصر دیگر بدون در نظر گرفتن تمهیدات لازم آن عصر ممکن نخواهد بود.

ج) تقلیل سوژه‌های فعال فرهنگی به ابژه‌های منفعل

معمولاً مطالعات انجام شده در حوزه اجتماعات محلی ایران شامل تک‌نگاری‌های روستایی و برخی مطالعات پیمایشی وابسته به ادبیات کلاسیک جامعه‌شناسی (دیدگاه نوسازی) به دلیل مبنا قرار دادن مفروضات نظری دیدگاه‌های متقدم در جامعه‌شناسی توسعه (مثلاً نظریه‌های نشر و نوآوری راجرز و شخصیت انتقالی لرنر و ...)، فرد محلی را به مثابه شخصی بدون سواد و اطلاع در نظر گرفته‌اند و بیشتر بر باورهای جمعی متمرکز بوده‌اند. از طرف دیگر، مطابق با بینش اثباتی، تحقیقات پیمایشی حوزه اجتماعات محلی، نظام معنایی بافت‌های محلی را فرسوده و از نوع ابژه منفعل محسوب می‌کنند؛ به گونه‌ای که درک و تفسیر مردم محلی را بینشی ایستا و مانع برای تغییر و تحولات اجتماعی می‌دانند.

این بینش که همان رویکرد اثباتی را در اولویت برنامه‌های پژوهشی خود لحاظ می‌کنند و رویکرد غالب تحقیقات انجام شده در حوزه مطالعات اجتماع محلی محسوب می‌شود، به نحوی به کنشگران اجتماعی، فرهنگ و بافت‌های محلی نظر دارند که گویی خالی از هرگونه احساس، عواطف، روح جمعی و عقلانیت است. غافل از اینکه اجتماعات محلی، بستری سرشار از الگوها و نظام‌های معنایی است که صرفاً با «منطق و عقلانیت بومی» معنا پیدا می‌کند و نه با «فرآیند کمی‌سازی» صرف اثباتی - کارکردی.

در این زمینه بینش پدیدارشناختی به ما می‌گوید «ستی و محلی بودن فرهنگ و نظام معنایی اجتماعات محلی» دلیلی بر فرسودگی، ابژه منفعل و ناکارآمدی فرهنگی آنها نیست. از طرفی دل‌بستگی و تعلق به اصالت و ریشه لزوماً به معنی عدم دل‌بستگی به تحرک و پویایی آنها نیست. بدون توجه به ملاحظات فرهنگی و عدم تولید موقعیت‌های سوژه‌گی فعال، طرح مسئله مطالعه اجتماعات محلی راه به جایی نخواهد برد.

فرهنگ به عنوان سوژه جمعی، بیان‌کننده و تأییدکننده هویت‌ها و تفاوت‌هاست و در نتیجه عاملی پویا است که درعین حال می‌تواند به منزله سدی مهم به تعارض و اختلاف منجر شود.

این اختلاف و تعارض نتیجه پدیدار شدن الگوی فرهنگی متفاوت ناشی از اجرای طرح‌های توسعه‌ای و مداخلات توسعه‌مابانه است که بر اساس تحلیل دقیق توانایی‌های بالقوه درون‌زا تدوین نشده است. بدین ترتیب، فهم نظام معنای فرهنگ‌های بومی این شرایط را فراهم می‌کند که کنش‌های هدفمند و بامعنای مردم که در طی تجربه زیسته شکل گرفته، شناسایی شده و جایگاه و شان سوژه‌گی خود را احیا کرده و تحولات در بافت‌ها بر اساس آنها پیگیری شود. به‌واقع فهم این موضع، جز با بینشی پدیدارشناسانه حاصل نخواهد شد. چراکه دستیابی به «آگاهی»، طی یک فرآیند بین‌الذهانی از بافت‌های محلی شکل می‌گیرد.

د) تقلیل آگاهی و فهم نیت‌مندانه به نتایج سطحی و پرسشنامه‌گرایی

تحقیقات پیمایشی یاد شده، بیش از آنکه به دنبال فهم معنا و آگاهی باشند، علاقه خود را به امور عینی و سطحی تقلیل داده‌اند و صرفاً با ارائه فراوانی‌ها، تعمیم‌های آماری را بر تعمیم‌های مفهومی ترجیح داده‌اند. غلبه چنین رویکردی به گسست و جدایی سوژه و ابژه دامن زده است. در حالی که پدیدارشناسی، آگاهی را پلی بین ذهن و عین می‌داند که آن دو وجه را به‌صورت واحدی درمی‌آورد و انفکاک و جدایی برای آنها متصور نیست، این نوع آگاهی سرچشمه و اساس یکپارچگی شناخت است. برای شناخت، باید از خود وجدان آغاز کنیم که به تمام معنی از رابطه یک عمل معنی‌دار با یک شی تشکیل شده است. در این فرآیند، فهم ساختارهای زبانی، نحوه گفتگو و تعامل افراد با یکدیگر، با هست‌ها، طبیعت و امور متعالی از جمله ضرورت‌ها و مبانی فهم کنش‌های محلی و رسیدن به معنا و ماهیت پدیده‌هاست. به‌گونه‌ای که طی فهم نظام ارتباط دوجانبه ذهن من و دیگری، آن‌طور که در جهان زندگی و روزمره وجود دارد، «میان‌ذهنیت‌ها» شکل می‌گیرند و روابط بین‌الذهانی، مبنای عمل اجتماعی قرار گرفته و تفسیرها از پدیدارهای اجتماعی بر ساخت می‌شوند.

با این نگاه «انسان طی این تفسیر و برداشت‌های خود به پدیده‌های پیرامون خود معنا می‌بخشد.» به اعتقاد هوسرل، با اتخاذ رویکرد مذکور می‌توان بر پاشنه آشیل و خطای مصیبت‌بار معرفت‌شناسی-ثنویت‌گرایی، جدایی و ناپیوستگی فاعل‌شناسا (سوژه) یا من اندیشنده و متعلق‌شناسا (ابژه) یا عین اندیشنده-فائق آمد» (جمادی، ۱۳۹۲: ۱۱۸). بدین ترتیب

طی ناکارآمدی‌ها و کاستی‌های روش‌شناسی اثباتی و پیمایشی غالب بر تحقیقات انجام‌شده، پدیدارشناسی اجتماعی دو وظیفه عمده بر عهده دارد: یکی توصیف پدیدار اجتماعی چنان‌که مردم به‌طور طبیعی آن را تجربه می‌کنند و دوم روشن ساختن این امر که چگونه این پدیدار در جریان فعالیت میان ذهنی در آگاهی مردم پدید آمده است. بر مبنای این رویکرد فرآیندی، انسان‌ها به‌صورت بازاندیشانه و معنادار، زندگی اجتماعی خود را می‌سازند، تغییر می‌دهند یا بازسازی می‌کنند. در این رویکرد، نوسازی نه صرفاً به‌عنوان پدیده‌ای خارجی، مسلط و جبری، بلکه همچون پدیده‌ای ساخته‌شده، قابل دست‌کاری و بازاندیشانه مطرح است. این بیان، «حیث‌التفاتی و نیت‌مندی» مطالعات پدیدارشناختی را نشان می‌دهد. به‌بیان‌دیگر این فهم نیت‌مندانه از واقعیت‌های اجتماعی است که مجال طرح روش‌های بازاندیشانه نسبت به پدیده‌ها را فراهم می‌کند.

رویکرد مردم‌شناسی‌شناسی و بینش پدیدارشناختی مطالعات اجتماع محلی علاوه بر اینکه نگاه خام کمی‌گرا و عینیت‌گرایی نسبت به پدیده‌ها را رد می‌کند، حامل چند اصل اساسی دیگر نیز هست، یکی اینکه از نظر بازاندیشی نگاه صرفاً مشاهداتی به پدیده، یک انحراف و خطا در نظر گرفته می‌شود. دوم اینکه ما نسبت به فهم خود از واقعیت‌ها مدام و همواره باید شک کنیم و این به معنی عدم قطعیت در شناخت ما نسبت به پدیده است. سوم اینکه ذهن با مراجعه مداوم به بافت پدیده، زمینه درک جدید خود از واقعیت را فراهم می‌سازد. رویکرد پدیدارشناسی اجتماعی بر این نکته تأکید دارد که با تغییر در محیط انسان‌ها نمی‌توان رفتار و درک آنها از پیرامون‌شان را پیشاپیش شناخته و درک کرد، زیرا این انسان‌ها هستند که محیط اجتماعی خود را خلق کرده و آن‌طور که می‌خواهند آن را تفسیر می‌کنند. از این‌رو تغییر در نظام اجتماعی یک جامعه با هرگونه پیش‌فرضی بیان‌گر آن نیست که ذهنیت و درک مردم آن جامعه در فرآیند تغییرات در نظر گرفته‌شده یا درک شده است. هم‌چنین، بیان‌گر آن هم نیست که پیامدهای تغییرات مذکور همواره آن‌طور که مدنظر برنامه‌ریزان توسعه است، تجربه می‌شود. بر همین اساس، درک نظام معنایی و ذهنی افراد درگیر از اهمیت کلیدی برخوردار است. به این معنا که پیشنهاد می‌دهد میان‌ذهنیت‌های جامعه موردنظر، که خود به درک کلی و نسبتاً مشترک منجر می‌شود، مورد مطالعه قرار گیرد. بنابراین، چنانچه این نظام و مکانیسم ذهنی و تفهیمی درک شود، نه‌تنها می‌توان درک انسان‌ها را از دنیای پیرامون‌شان شناخت، بلکه می‌توان

به جلب درگیری و مشارکت همدلانه و عملی آنها نیز در فرآیند توسعه و تغییر اجتماعی کمک کرد. بر همین اساس هزینه‌های متفاوت ناشی از عدم مشارکت و مقاومت سنتی در برابر تغییرات و پیامدهای جانبی آن نیز کاهش می‌یابد. از طرف دیگر این نوع بینش، سوژه‌های منفعل شده فردی و جمعی را فعال می‌کند.

ه) تمرکز اندک بر ساختارهای معنایی زبان بومی

تقریباً، اکثریت قریب به اتفاق مطالعات، علاقه‌ای به برجسته کردن مفهوم زبان و اثرات ساختارهای معنایی زبانی بر روابط اجتماعی نداشته‌اند، شاید این کار را وظیفه زبان‌شناسان می‌دانستند، ولی در یک مطالعه بومی و پدیداری قاعدتاً فهم ساختارهای زبانی در اولویت است. پدیدارشناسی در تحلیل داده‌های کیفی، اصول خاص خود را دارد و در این زمینه سه نکته را مد نظر قرار می‌دهد که عبارتند از: زبان‌محوری، توصیفی و تفسیری بودن و معناکاوی و دستیابی به آگاهی. این موارد در تحقیقات مردم‌شناسی‌شناختی تفسیری از اهمیت محوری برخوردارند. به این معنا که به «زبان بومی»^۱ افراد تحت مطالعه، توصیف و تفسیر دیدگاه‌ها و ادراک آنها از جهان اجتماعی خود و نیز بازتاب معنای پدیده تاکید می‌شود.

فهم پدیدارشناسانه و کسب آگاهی و معنای پدیده در مطالعات اجتماع محلی، لاجرم نیازمند «فهم الگوها و ساختارهای زبانی زیسته» است. فهم ساختارهای معنایی زبان بومی، به‌نوعی عاملی مهم در تعامل و از مبانی کنش بوم‌اندیش و مبنای کسب معناست، و روابط انسانی زیسته در بسترهای خاص را شکل می‌دهد. در مطالعه بافت‌های محلی، فهم زبان بومی در اولویت مطالعه است؛ زیرا اگر محقق با زبان بومی، کنایه‌ها، اصطلاحات و ... آشنایی نداشته باشد، به واقع بسیار دشوار خواهد بود که تفسیر مناسب و مبتنی بر واقعیت‌های اجتماعی بافت‌های محلی ارائه کند. از طرفی هم بسیاری از عناصری که در تحلیل به کمک محقق می‌آیند در بستر مطالعه ممکن است بر زبان نیابند، ولی به انحای مختلف از سوی بافت محلی نمایش داده شوند. فهم این مسائل در رهیافت اثباتی حاصل نمی‌شود. هم‌چنان‌که

تحقیقات انجام شده در این زمینه این خلا را پررنگ تر کرده‌اند. بنابراین برای فائق آمدن بر این نقیصه نیازمند اتخاذ رویکرد «خود-مردم‌شناسی»^۱ (Strathern, 1987) هستیم.

متأسفانه تاکنون جز معدود پژوهش‌هایی، شاهد این مهم نبوده‌ایم که مطالعه‌ای با بینشی خود انسان‌شناسانه به مطالعه پدیده‌ها بپردازد. اکثر پژوهش‌ها از منظری غیربومی و ناآشنا با ساختارهای زبان بومی به رشته تحریر درآمده‌اند؛ به‌گونه‌ای که پژوهش‌گران با وجود سروکار داشتن با مسائل اجتماعات محلی، خود جز بافت محلات نبوده و به دلیل «زیست‌جهان» متفاوت محقق و عادت‌واره خاص آن، نمی‌توانند آن‌طور که باید مسائل و مشکلات این گروه از مردم را درک کنند، و از طرفی با ساختارهای پنهان کلامی و زبانی محلات آشنایی نداشته‌اند. به قول چمبرز (۱۳۷۶)، می‌توان این افراد را «غریبه‌های»^۲ پژوهش نامید.

«خود-مردم‌شناسی» از یک‌سو به دلیل تسلط مردم‌شناس به زبان بومی جامعه مورد بررسی و به دلیل تجربه زیسته عمیق از آن، با موانع زبان‌شناختی و فرهنگی برای دستیابی به اطلاعات مواجه نیست. اما درعین‌حال، این نحوه مردم‌شناسی به نتایجی می‌رسد که این نتایج برای جامعه‌ای دیگر، شرح‌ها و توصیف‌های هوشمندانه‌ای هستند و همچنین به مردم‌شناس بصیرت‌ها و نگرش‌هایی درباره مفروضات بنیادین جامعه می‌دهد، اما برای مردم بومی که مطالعه شده‌اند، بیان دانسته‌هایی است که مردم از قبل آنها را می‌دانند. از این‌رو مردم آنها را حرف‌های تکراری، بدیهی، کم‌اهمیت و بیش از حد جزئی می‌شناسند. این دو، بیان‌گر این واقعیت است که خود-مردم‌شناسی به‌نوعی «خود اندیشی»^۳ (Strathern, 1987: 17) است؛ به‌گونه‌ای که می‌تواند بینش خودانتقادی را ترویج کند.

خود-مردم‌شناس با ایفای نقش «مردم‌نگار» حرفه‌ای که دانشی نظام‌یافته از تفسیر کنش‌های اجتماعی تولید می‌کند، و همچنین ایفای نقش «نویسنده» که تجربه مردم را در پرتو نظریه‌های مردم‌شناختی در قالب تازه‌ای ریخته، بازنمایی و عرضه می‌کند، وظیفه حرفه‌ای خوداندیشی را به انجام می‌رساند (فاضلی، ۱۳۹۳: ۶۴). البته باید در نظر داشت که صرف عضو جامعه‌ای بودن به این معنا نیست که مردم‌نگار در مطالعه جامعه و فرهنگ خود نگرش بومی و محلی را به

1. Auto- anthropology
2. outsiders
3. reflexivity

خدمت می‌گیرد. بالعکس، او ممکن است نگرشی کاملاً غیرآشنا برای جامعه خود داشته باشد. همواره بین «فهم بومی» و «مفاهیم تحلیلی» که شناخت مردم‌شناس را قالب‌ریزی می‌کنند تفاوت‌های بنیادین وجود دارد، زیرا این مفاهیم از گفتمان‌های حرفه‌ای مردم‌شناس گرفته می‌شوند (Strathern, 1987: 17 به نقل از فاضلی، ۱۳۹۳: ۶۴).

و) غفلت از مقوله عقلانیت بومی

به طور کلی باتوجه به سوءگیری‌های پیشین در مطالعات یاد شده، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که عنصر محوری مغفول در مطالعات اجتماعات محلی، «آگاهی از عقلانیت بومی بافت‌های محلی» است که رویکردهای اثباتی-کارکردی غالب بر تحقیقات این حوزه، ناتوان از فهم این بستر بوده‌اند و با نگاه صرفاً «پروژه‌ای» به مطالعه اجتماعات محلی پرداخته‌اند و بدون توجه به نظام معنایی که در نتیجه تجربه زیسته افراد با پدیده مورد مطالعه حاصل شده، پژوهش‌های خود را انجام داده‌اند.

با مروری بر تحقیقات و منابع موجود در حوزه مطالعات اجتماعی، شاهد این موضوع هستیم که وجه غالب پژوهش‌های این حوزه با تأثیرپذیری از جامعه‌شناسی کلان، بیش‌ازپیش به سوی تحقیقات پیمایشی و پرسش‌نامه‌گرایی کشانده شده است، به گونه‌ای که فرضیه‌سازی منطقی حاکم بر آنهاست. به بیان بهتر، مسائل و روش‌های متناسب با بافت‌های محلی، از دل آن بخش از مسائل و روش‌شناسی‌های غربی برآمده‌اند که بر پرسش‌نامه‌گرایی تأکید و تمرکز شده است، به طوری که تناسبی بین موضوع و روش نیست و پیشنهادها با یافته‌های پژوهش غریب هستند. صدیق‌سروستانی و همکاران (۱۳۷۹: ۹۷) معتقدند استفاده از روش‌های رایج و معین در تحقیقات علوم اجتماعی بیشتر ناشی از «مُد تحقیقاتی» است و فاقد پایه‌های بنیانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است. اصولاً در جامعه ایران اغلب روش‌ها جدای از روش‌شناسی یا فلسفه روش‌ها مورد توجه هستند (ر.ک: عنبری، ۱۳۸۷: ۳۰). به طور کلی می‌توان گفت تحقیقات پرسش‌نامه‌گرایی در مطالعه بافت‌های محلی نیز چنین روندی را دنبال کرده‌اند و روش پژوهش‌ها بدون استدلال نظری و روش‌شناختی به کار گرفته می‌شوند.

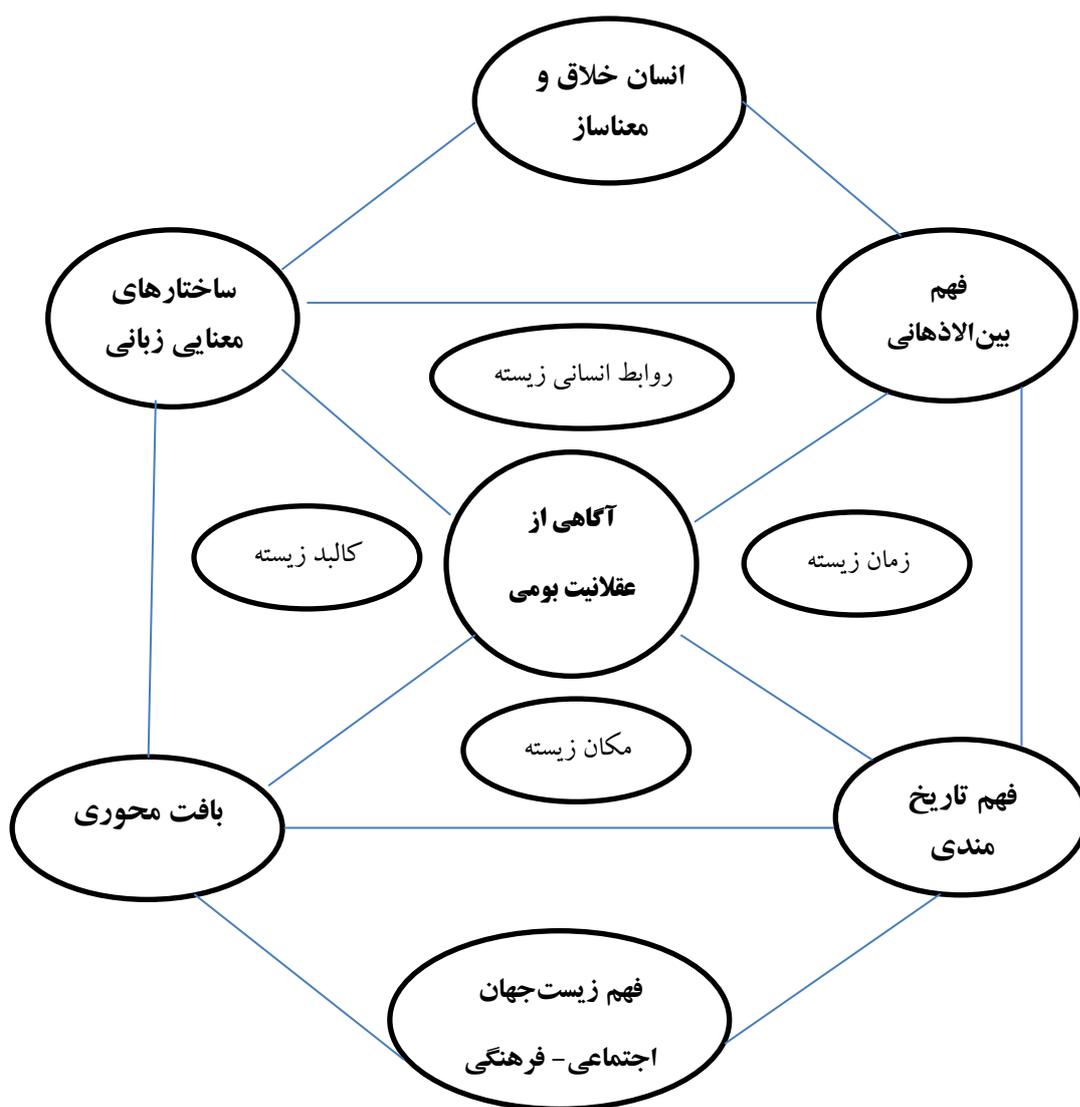
بنابراین رهیافت روش شناختی پدیدارشناسانه که در پاسخ به دو بحران علم‌زدگی (غلبه روش‌شناسی علوم طبیعی از طریق فرآیند کمی‌سازی داده‌ها بر علوم اجتماعی- انسانی) و ثنویت‌گرایی عین و ذهن بوجود آمد، بر این مبنا است که پژوهش در هر نظام اجتماعی نمی‌تواند صرفاً با رویکرد اثباتی- کارکردی و منطق دوانگاری و جدایی بافت و بستر مطالعه انجام شود. چراکه منطق حاکم بر مطالعه پدیدارشناختی با در نظر گرفتن آرمان‌ها و ارزش‌های حاکم بر جامعه و واقعیت‌های موجود آن طراحی می‌شود و حیث‌التفاتی و بین‌الذهانی آن پدیدارهای اجتماعی را در قالبی «فرآیندی» مطالعه می‌کند. در این رهیافت، پدیدار اجتماعی مشتق از ماهیت و ذات تجربه انسانی است (Van Manen, 1990).

در پدیدارشناسی، درکی توصیفی، بازتابی و تفسیری از پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی حاصل می‌شود. در این روش‌شناسی، تمرکز بر تجربه زیسته فرد است. در تجربه زیسته، ادراکات انسان از حضورش در لحظه‌ای که اشیاء، حقایق و یا ارزش‌ها ساخته می‌شوند، مورد توجه قرار می‌گیرد (Morse & Richards, 2002: 44). ون مانن (1990) بر این عقیده است که بازتاب پدیدارشناسانه که حاصل تجربه زیسته کنشگران اجتماعی در بافت و بستری خاص است، توسط هستی‌ها یا وجودهای متفاوتی راهنمایی می‌شود. از جمله: «زمان زیسته، مکان زیسته، بدن (کالبد) زیسته، و روابط انسانی زیسته». از طرفی می‌توان «فهم ساختارهای معنایی زبانی» و «فهم بازاندیشانه بین‌الذهانی و نیت‌مندانه» از بافت مورد مطالعه را به‌عنوان هستی‌های دیگری در نظر گرفت که پژوهشگر را در بازتاب فهم پدیدارشناسانه یاری دهد.

از زاویه دید پدیدارشناسانه کنشگران اجتماعات محلی کاملاً وابسته به بستر و دنیای پیرامون خود هستند و تنها در بافت و زمینه‌های اجتماعی خودشان قابل توصیف، فهم، تفسیر و شناسایی هستند. بر این اساس هستی و وجود کاملاً بامعنا و متمرکز بر بافت و تجربه زیسته انسان است. از طرفی دیگر، به لحاظ معرفت‌شناختی، گزارش‌های پژوهش پدیدارشناسانه، سازگاری بیشتری با تجارب خوانندگان دارند، زیرا مملو از جزئیات و بینش‌هایی در خصوص تجارب زیسته مشارکت‌کنندگان از جهان اطرافشان هستند. پژوهش پدیدارشناسانه در عین توصیف و دست-یابی به جوهره و ماهیت پدیده، خصیصه‌ای تفسیری دارد و هدف آن کشف رخدادهای مهمی است که افراد آنها را تجربه کرده و پژوهشگران در پی تفسیر معانی آن هستند.

این نوع مطالعات پدیدارشناسانه که بازتابی از توصیف و تفسیر پدیده‌ها از بستر و بافت اصلی است، در نهاد خود رهیافت‌های بوم‌اندیش را شکل می‌دهند، چراکه مطالعات از این نوع وابسته به بافت و زمینه هستند و با چارچوب تئوریک و فرضیه از پیش تعیین‌شده وارد بستر مطالعه نمی‌شوند. از طرفی با انواع تعلیقات و براکت‌سازی‌ها (اپوخه)، تعصب‌ها و پیش‌داوری‌های مختلف را مهار می‌کند و سعی در فهم و دستیابی به آگاهی و معنایی را دارند که کنشگران اجتماعی بر مبنای تهنشست‌های بافت محور خود، اقدام به تفسیر پدیده‌ها می‌کنند. از طرفی دال مرکزی که فرآیند مطالعه بر آن می‌چرخد، فهم «تاریخچه زندگی» و «تجربه زیسته» کنشگران اجتماعی است. بدین ترتیب نتیجه پژوهش مبتنی بر تفسیر مشارکت‌کنندگان از پدیده مورد مطالعه خواهد بود. با چنین بینش مردم‌شناختی آنچه شکل می‌گیرد، «رهیافت مردم‌شناختی بوم‌اندیش» است. رهیافتی که می‌تواند مبنای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری توسعه‌ای برای اجتماعات محلی باشد. بنا بر بازخوانی و نقد روش‌شناسی مطالعات انجام شده در حوزه اجتماعات محلی در ادامه رهیافتی اصلاحی از پدیدارشناسی توصیفی هوسرلی (Moustakas, 1994) و تفسیری هایدگری (Van Manen, 1990). برای مطالعات اجتماعات محلی ارائه می‌شود.

شکل شماره ۱: عناصر مردم‌شناختی پدیداری لازم در مطالعات اجتماعات محلی



مدل تحلیلی حاصل از یافته‌های تحقیق حاضر (شکل شماره یک) نمایی کلی از رویکرد روش‌شناختی کیفی برای انجام مطالعه اجتماعات محلی است. در این مدل «آگاهی از عقلانیت بومی بافت‌های محلی» به عنوان هسته مرکزی تحلیل مطرح است که توسط هستی‌ها و وجودهای دیگری شامل «فهم الگوها و ساختارهای معنایی زبانی»، که به‌نوعی عاملی مهم در تعامل و از مبانی کنش بوم‌اندیش و مبانی کسب معناست، «فهم روابط انسانی زیسته»، «فهم تاریخ‌مند (مکان‌زیسته و زمان‌زیسته)»، «فهم زیست‌جهان اجتماعی - فرهنگی»، «فهم بافت محور» و «فهم بازاندیشانه بین‌الذهانی» راهنمایی می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر با مروری نظری بر مفهوم اجتماع محلی و با اتخاذ بینش مردم‌شناسی پدیداری به نقد و بازخوانی مسائل مهم و بارز روش‌شناسی اثباتی و کاربرد سطحی، ناموجه و بعضاً گمراه‌کننده روش‌های آماری در مطالعات توسعه اجتماعات محلی پرداخته شد. به‌گونه‌ای که ابتدا خلأهای روش‌شناسی مطالعات اجتماعات محلی مورد بررسی قرار گرفت و از طرف دیگر برای شناخت و هم‌زمان‌سازی دانش معرفتی مطالعات بافت محلی با متدولوژی آن به ارائه رهنمودهای روش‌شناختی تفسیری و ضرورت انجام پژوهش‌های حوزه مطالعات اجتماعات محلی روستایی و شهری در بستر رویکرد پدیدارشناسانه پرداخته شد.

مطالعات انجام‌شده در حوزه اجتماعات محلی با کاستی‌ها و تنگناهای روش‌شناختی همراه بوده است؛ به‌گونه‌ای که وجه غالب پژوهش‌های این حوزه با تأثیرپذیری از جامعه‌شناسی کلان، بیش از پیش به‌سوی تحقیقات پیمایشی و پرسش‌نامه‌گرایی کشانده شده است و منطق حاکم بر آنها فرضیه‌سازی است. به بیان بهتر، مسائل و روش‌ها متناسب با بافت‌های محلی نبوده است. اجتماع محلی به‌عنوان یک تجربه زیسته که در «رویکرد فرآیندمحور یک پدیدار انسانی» به شمار می‌آید، نمی‌تواند از پژوهش‌هایی که صرفاً پیمایشی هستند تبعیت کند، چرا که مطالعات پیمایشی در بستر و بافت‌های محلی سازوکار روش‌شناختی مناسبی برای فهم عقلانیت بومی ندارد. این نوع پژوهش‌ها که تاکنون وجه غالب روش‌شناسی مطالعه اجتماعات محلی بوده‌اند، کاستی‌ها و تقلیل‌های نادرستی در فهم بافت‌های محلی داشته‌اند که گاه نتایج

متعارض و غیر پاسخگو به مسائل مترتب با بافت‌های محلی از آنها حاصل شده است. از جمله این کاستی‌ها می‌توان به: «غفلت از آگاهی عقلانیت بومی» به عنوان حلقه مفقوده مطالعات اجتماع محلی، «ناتوانی در فهم تجارب زیسته»، «ناتوانی در فهم کنش‌های هدفمند و معنادار»، «تمرکز اندک بر ساختارهای معنایی زبان بومی» و از طرفی «تقلیل سوژه فعال فرهنگی به ابژه منفعل»، «تقلیل آگاهی و فهم نیت‌مندان به نتایج سطحی و پرسشنامه‌گرایی»، «کم‌علاقگی به رویکرد تاریخی و هویتی نسبت به پدیده‌ها»، «نبود تعهد به همبستگی و هم‌خوانی میان حوزه‌های علمی و پژوهشی و سازمان‌های فعال در بافت‌های محلی» و همچنین «کالایی شدن پژوهش و آمارزدگی» اشاره کرد.

آنچه می‌توان به عنوان نتیجه پژوهش دانست، این است که رویکرد پدیدارشناسانه به توسعه اجتماعات محلی در این پژوهش، دربردارنده مفروضات هستی‌شناسانه‌ای است که واقعیت توسعه را همچون برساخته اجتماعی کنشگران اجتماعی تلقی می‌کند. این واقعیت از بافت و بستر آنها شکل گرفته و جدا از فعالیت‌های آنها نیست. در رویکرد پدیدارشناسی، واقعیت اجتماعی به منزله محصول نهایی فرایندهایی در نظر گرفته می‌شود که از طریق آنها افراد همراه با یکدیگر به مذاکره و توافق درباره معناها، کنش‌ها و وضعیت‌ها نائل می‌شوند. واقعیت توسعه اجتماع محلی، مجموعه درهم‌پیچیده‌ای از معرفت دوسویه‌ای است که به صورت اجتماعی برساخته می‌شود - معناها، نمادهای فرهنگی، ساختارهای پنهان زبانی و نهادهای اجتماعی - این معانی و تفسیرها، هم روابط اجتماعی را تسهیل می‌کنند و هم به آنها ساخت می‌دهند. واقعیت اجتماعی، جهان نمادین معانی و تفسیرهاست. واقعیت پدیده توسعه چیزی جز همین تفسیرها نیست. پس برخلاف واقعیت فیزیکی، که باید توسط دانشمند تفسیر شود، واقعیت پدیده توسعه پیش‌تفسیر شده است. این واقعیت پیش از آن‌که صاحب‌نظران توسعه، کار تفسیر خود را آغاز کنند، از سوی کنشگران اجتماعی بر مبنای عقلانیت بومی مورد تفسیر قرار گرفته است. به طوری که ممکن است معنای برساخت‌شده از پدیده مطابق با معانی تخصصی و علمی آن حوزه نباشد. اما آنچه مهم است، فهم بافت‌محور و مبتنی بر زمینه و تفسیر کنشگران اجتماعی است. زیرا در نظر نگرفتن این بعد از مسئله عامل اصلی ازهم‌گسیختگی و شکاف میان «مناسبات سیاست (سطح کلان) و سوژه (سطح خرد)» است و

از طرفی با فرم شیء‌شده و بی‌محتوایی از توسعه مواجهه خواهیم بود و بر امر پروبلماتیک بودن توسعه صحه می‌گذارد. این مفروضات هستی‌شناختی مبتنی بر رهیافت پدیدار اجتماعی را می‌توان «فرآیند محور» قلمداد کرد تا «نتیجه‌گرا».

مفروضات معرفت‌شناختی مطالعات توسعه اجتماع محلی، معرفت توسعه را مأخوذ از معانی و مفاهیم روزمره و معرفت دوجانبه برساخت‌شده اجتماعی قلمداد می‌کند. پژوهشگر اجتماع محلی وارد دنیای اجتماعی روزمره و بافت‌های محلی می‌شود تا این معانی برساخت‌شده از پدیده را درک کند. در یک سطح، تعبیرهایی که توسط صاحب‌نظران به عمل می‌آید، تفسیرهایی هستند از تعبیر روزمره کنشگران اجتماعی به زبان علم اجتماعی. در سطحی دیگر این تفسیرها می‌توانند به صورت نظریه‌هایی پرورانده شوند که فراتر از معرفت روزمره می‌روند تا شرایطی را نیز لحاظ کنند که ممکن است کنشگران اطلاعی از آنها نداشته باشند.

بدین ترتیب روش‌شناسی پدیدارشناختی در حوزه مطالعات توسعه اجتماعات محلی، زمینه را برای بازخوانی و به عرصه کشاندن نظریه‌ها و الگوهای متکثر در باب توسعه فراهم می‌آورد. با مرور نظریه‌ها و الگوهای متکثر روشی توسعه، ضمن اینکه مدلول‌های معرفتی به دست می‌آید، مجال‌گزینش یک الگو برای توسعه، آن هم متناسب با واقعیات هر جامعه فراهم خواهد شد. زیرا رویکرد پدیدارشناس به ما می‌گوید فهم پدیده توسعه نیازمند داشتن نگاه تاریخی، بینش نیت‌مندانه و حیث‌التفاتی است. به این دلیل که توسعه با ارزش‌ها و اقتضائات زمانی- مکانی و محلی همراه است و فهم آن از رهگذر و بازاندیشی همان اقتضائات میسر است. بدون در نظر گرفتن زیست‌جهان‌ها و نظام معنایی و فرهنگ اجتماعات محلی و از همه مهم‌تر اقتضائات زمانی- مکانی و هویتی، طرح مسئله‌ی توسعه، توهمی بیش نخواهد بود.

بنا بر روش‌شناسی پدیدارشناسانه، دیگر هیچ الگوی جهان‌شمول و خاصی از مطالعات توسعه اجتماعات محلی وجود ندارد. اجتماعات محلی متناسب با وضعیت فرهنگی و منطق حاکم بر جامعه خود، می‌توانند الگوی توسعه‌ای مناسب را در نظر بگیرند. عدم تأکید بر الگوی خاص و میدان دادن به مدل‌های مختلف و متناظر با واقعیت‌های هر جامعه، به معنی تن دادن به الزام روش‌شناسی پدیدارشناختی در مباحث توسعه است. از این نظر هیچ مدل نهایی، تک‌خطی، انحصاری و جهان‌شمول در باب توسعه وجود ندارد و با الگوهای متکثر از توسعه

روبرو خواهیم بود. علاوه بر این، مشی پدیدارشناسی مطالعات توسعه اجتماعات محلی، باعث توجه به گروه‌های حاشیه‌ای و مغفول مانده و وارد کردن آنها در بطن جامعه می‌شود. از طرف دیگر این نوع بینش سوژه‌های منفعل شده فردی و جمعی را فعال می‌کند و توسعه را به مثابه یک اقدام ممکن و سهل‌الوصول برای اجتماعات محلی درمی‌آورد. علاوه بر این، روش‌شناسی توسعه محلی در قاموس عقلانیت بومی و فهم تفسیری خود، هیچ‌گونه نگاه دوگانه‌انگارانه و تک خطی را بر نمی‌تابد و امکان دخیل کردن ارزش‌های محیطی و فرهنگی هر جامعه در متن آن میسر است و زمینه را برای تأمل و بازاندیشی در باب رهیافت‌های بوم‌اندیش و مبانی کنش‌های اجتماعی بوم‌آورد، بیش‌ازپیش فراهم خواهد کرد.

منابع

- ابراهیم زاده، عیسی؛ اسدیان، مرتضی (۱۳۹۲). تحلیل و ارزیابی میزان تحقق‌پذیری حکمروایی خوب شهری در ایران، مورد شناسی شهر کاشمر. فصلنامه جغرافیا و آمایش شهری- منطقه‌ای، شماره ۶.
- احمدی، وکیل (۱۳۸۳)، بررسی گرایش به مهاجرت از روستا به شهر و عوامل مؤثر بر آن. پایان‌نامه کارشناسی ارشد جمعیت‌شناسی، تهران: دانشگاه تهران.
- احمدی، امیدعلی (۱۳۹۰). مطالعات کیفیت اجتماعی- فرهنگی محله‌ای شهر تهران. ناشر: اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران.
- ازکیا، مصطفی (۱۳۸۸). تحلیلی بر مطالعات روستایی در ایران. مجله توسعه روستایی. دوره اول شماره یک. صص ۳۱-۷.
- _____ (۱۳۷۰ الف). جامعه‌شناسی توسعه و توسعه‌نیافتگی روستایی در ایران. تهران: اطلاعات.
- _____ (۱۳۷۰ ب)، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه روستایی. تهران: اطلاعات.
- ازکیا، مصطفی، حسینی‌رودبارکی، سکینه (۱۳۹۳) تجربه زیسته روستاییان از دریافت یارانه نقدی و پیامدهای آن (مطالعه پدیدارشناختی): روستاهای آهنگر محله و قرن آباد شهرستان گرگان) فصلنامه توسعه محلی، دوره ششم، شماره ۲. صص ۱۹۲-۱۶۷
- اسماعیل‌زاده، حسن؛ مظفر، صرافی (۱۳۸۵). جایگاه حکمروایی خوب برنامه‌ریزی شهری طرح متروی تهران. فصلنامه مدرس علوم انسانی، ویژه‌نامه جغرافیا.

- اعرابی، سید محمد، بودلایی، حسن (۱۳۹۰). استراتژی تحقیق پدیدارشناسی، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۶۸.
- اونو، موریو (۱۳۴۵). مونوگرافی ده ساعتی ارومیه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی. دانشگاه تهران.
- اونو، موریو (۱۳۷۴). خیرآبادنامه. ترجمه هاشم رجب‌زاده. تهران: دانشگاه تهران.
- اونو، موریو و طالب، مهدی (۱۳۴۰). مونوگرافی ده ابراهیم‌آباد. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی. دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۰). نگاهی روش‌شناسانه بر تدوین برنامه‌های توسعه اقتصادی- اجتماعی بافت قدیم شهری. فصلنامه مطالعات شهری، سال اول، شماره اول.
- ایمانی جاجرمی، حسین (۱۳۸۴). بررسی جامعه‌شناختی عوامل موثر بر عملکرد شوراهای شهر در توسعه محلی. رساله دکتری دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- ایمانی جاجرمی، حسین و سید احمد فیروزآبادی (۱۳۸۶). «بررسی مدل‌های سنجش عملکرد مدیریت محلی: با تاکید بر سازمان‌های مدیریت شهری و روستایی در ایران». نامه علوم اجتماعی ۱۵
- ایروانی، مهاجر (۱۳۴۴). مونوگرافی ده به‌آباد. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- آل احمد، جلال (۱۳۳۳). اورازان. تهران: کتابخانه دانش، سعدی.
- _____ (۱۳۳۷). تات‌نشین‌های بلوک زهرا. تهران: کتابخانه دانش، سعدی.
- آمار پژوهان نواندیش (۱۳۸۹). ارزیابی تاثیرات اجتماعی پروژه سرای محله یاس، ناشر: اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران.
- بلیکی، نورمن (۱۳۸۴). طراحی پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- بهلول، سید محمد رضا، نوابخش، مهرداد (۱۳۹۱). بررسی میزان هویت محله‌ای شهروندان تهرانی و عوامل موثر بر آن. پژوهش‌های شهری، نمایه آثار و انتشار اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران.
- پاک‌سرشت، سلیمان (۱۳۹۰). ارزیابی پیامدهای اجتماعی نوسازی بافت فرسوده در محله اتابک. ناشر: اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران.
- جمادی، سیاوش (۱۳۹۲). زمینه و زمانه پدیدارشناسی، جستاری در زندگی و اندیشه‌های هوسرل و هایدگر. چاپ چهارم. تهران: نشر ققنوس

- جمعه پور، محمود (۱۳۸۹). ارزیابی آثار اجتماعی - فرهنگی احداث فاز ۳ بزرگراه یادگار امام (ره)، منطقه ۲ شهرداری تهران. ناشر: اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران.
- چمبرز، رابرت (۱۳۷۶). توسعه روستایی: اولویتبخشی به فقرا. ترجمه مصطفی ازکیا. تهران: دانشگاه تهران
- حاتمی، علی (۱۳۹۲). بررسی رضایت شهروندان از عملکرد شهرداری تهران. پژوهش های شهری؛ نمایه آثار و انتشار اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران.
- حمدی، کریم، فتحی، سروش (۱۳۸۸). عوامل موثر در گسترش مهاجرت به کلانشهر تهران. فصلنامه مطالعات مدیریت شهری. سال اول شماره سوم.
- خسروی، خسرو (۱۳۵۳). جامعه‌شناسی روستایی در ایران. تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران
- _____ (۱۳۶۰). مسئله ارضی و دهقانان تهیدست در ایران. تهران: بیداری.
- دواس، ای. دی. (۱۳۷۶). روش پیمایشی در تحقیقات اجتماعی. ترجمه هوشنگ نایی. تهران: نی.
- دیلتای، ویلهلم (۱۳۸۸). مقدمه‌ای بر علوم انسانی، ترجمه منوچهر صانعی بیدندی، تهران: ققنوس
- زارع، زهرا (۱۳۹۰). سنجش میزان اثربخشی فعالیت شوراهای سلامت محله‌های شهر تهران. ناشر: اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران.
- ساعی، علی (۱۳۹۰). تحلیل فازی اعتماد اجتماعی (مطالعه موردی: اعتماد شهروندان به شهرداری تهران). ناشر: جامعه و فرهنگ.
- سراج‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۷). مسائل اجتماعی محله‌ای شهر تهران. ناشر: اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران.
- شاه‌حسینی، پروانه و توکلی، هانیه (۱۳۹۲). تحلیل شاخص‌های کیفیت زندگی شهری مورد محله: محله وردآورد منطقه ۲۱ شهر تهران. فصلنامه آمایش محیط. شماره ۲۴
- شماعی، علی؛ آدینه‌وند، علی و مریم حاجی‌زاده (۱۳۹۱). ارزیابی عملکرد شهرداری‌ها براساس حکمروایی خوب شهری (مطالعه موردی شهر یاسوج). فصلنامه مطالعات مدیریت شهری. سال چهارم. شماره ۱۱.
- صدیق سروسستانی، رحمت الله و همکاران (۱۳۷۹). فراتحلیل مطالعات انجام شده در حوزه آسیب‌شناسی اجتماعی در ایران. نامه علوم اجتماعی. شماره ۱۵، تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۵۴). مونوگرافی ده طالب‌آباد تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- طالب، مهدی (۱۳۷۲). مسائل و مشکلات مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران. مجموعه مقاله‌های سمینار جامعه‌شناسی، جلد اول. تهران: سمت.
- عبدالمهدی، مجید؛ صرافی، مظفر؛ توکلی‌نیا، جمیله (۱۳۸۹). بررسی نظری مفهوم محله و بازتعریف آن با تاکید بر شرایط محله‌های شهری ایران. پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۷۲، صص ۱۰۲-۸۳.
- عجمی، اسماعیل (۱۳۵۴). شش‌دانگی. تهران: توس.
- عمید، محمد جواد (۱۳۸۱)، کشاورزی، فقر و اصلاحات ارضی در ایران، ترجمه رامین امینی نژاد، تهران، نشرنی، چاپ اول.
- عنبری، موسی (۱۳۸۷). تحلیل مسائل و کاستی‌های پژوهش‌های نوین در جامعه‌شناسی توسعه روستایی ایران، فصلنامه روستا و توسعه، سال ۱۱، شماره ۱.
- غیاثوند، احمد (۱۳۸۷، ۱۳۸۸). بررسی اعتماد شهروندان تهرانی نسبت به عملکرد شهرداری تهران. ناشر: اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران.
- _____ (۱۳۹۰). نیازسنجی و ارزیابی پیوست اجتماعی پروژه توسعه و تجهیز فرهنگسرای اندیشه. ناشر: اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران.
- _____ (۱۳۹۰). نیازسنجی و ارزیابی پیوست اجتماعی پروژه توسعه و تجهیز فرهنگسرای اندیشه. ناشر: اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۳). تجربه تجدد، رویکرد انسان‌شناختی به امروزی شدن فرهنگ ایران. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- فرجی‌ملائی، امین، عظیمی، آزاده و کرامت‌اله زیاری (۱۳۸۹). تحلیل ابعاد کیفیت زندگی در نواحی شهری ایران، مجله پژوهش و برنامه ریزی شهری، سال اول، شماره دوم.
- فرضی‌زاده، زهرا (۱۳۹۲). درک بومی زنان از توانمندسازی. رساله دکتری دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران
- فیروزآبادی، سید احمد و حسین ایمانی جاجرمی. «سرمایه اجتماعی و توسعه اقتصادی اجتماعی در کلان شهر تهران». رفاه اجتماعی ۶، ۲۳ (۱۳۸۵): ۱۹۷-۲۲۴.
- قادری، صلاح‌الدین (۱۳۹۳) ارزیابی تاثیرات اجتماعی و فرهنگی پردیس کوهستان فرحزاد (دروازه فرهنگی البرز)، معاونت فنی و عمرانی شهرداری منطقه

- قاسمی، سیدرامین؛ رشادت، سهیلا؛ مرادی، نوراله؛ رضایی، منصور؛ رجیبی گیلان نادر، آرمان مهر، وجیهه (۱۳۹۳). نقش مشارکت محلی در ارتقاء امنیت اجتماعی از دیدگاه مردم کرمانشاه. مجله پژوهش و سلامت، دوره ۴. شماره ۲.
- قالیباف، محمدباقر و دیگران (۱۳۹۰). ارزیابی کیفیت زندگی شهری (مطالعه مورد: محله یافت‌آباد). فصلنامه علمی پژوهشی انجمن جغرافیای ایران. سال نهم. شماره ۳۱.
- گل‌کار، کورش (۱۳۹۲). آمارزدگی؛ نقدی بر افسون‌زدگی کمیت باورانه در پژوهش. فصلنامه مسکن و محیط روستا. شماره ۱۴۵.
- گیدنز، آتونی (۱۳۷۳). مبانی جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نی.
- محسنی، منوچهر (۱۳۷۸). نگاهی به شکل‌گیری و توسعه تحقیقات اجتماعی در ایران. وضعیت تحقیقات اجتماعی- فرهنگی در ایران. تهران: رسانش.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۲). تجربه نوسازی، مطالعه تغییر و توسعه در هورامان با روش نظریه زمینه‌ای. تهران: جامعه شناسان.
- مشهدی، زهراسادات، سجادی، ژیلا و پروانه شاه‌حسینی (۱۳۹۰). بررسی وضعیت مشارکت مردم در مدیریت شهری با رویکرد محله‌محوری. مطالعه موردی: محله شکیب منطقه ۱۴ تهران. فصلنامه جغرافیا.
- معصومی، سلمان (۱۳۸۸). مدیریت توسعه مشارکت محله‌ای در راستای پایداری کلان‌شهر با تاکید بر حکمروایی خوب. ناشر: اداره کل مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران.
- _____ (۱۳۸۹). توسعه محله‌ای در راستای کلان‌شهر تهران. ناشر: جامعه و فرهن
- موحد، علی و دیگران (۱۳۹۳). بررسی حکمروایی خوب شهری در محله‌های شهری (مورد مطالعه منطقه ۱۹ شهرداری تهران). فصلنامه مطالعات برنامه‌ریزی شهری، سال دوم، شماره ۷.
- موسوی، سیدعبدالرضا و دیگران (۱۳۹۲). پارک‌های علم و فناوری و اقتصاد شهری، محلی و منطقه‌ای؛ شناسایی عوامل زمینه‌ای موثر در ارزیابی عملکرد این سازمانهای نوظهور. فصلنامه اقتصاد و مدیریت شهری. شماره سوم.
- ناریان، دیبا؛ چمبرز، رابرت؛ شاه، میراک؛ پتیش، پتی (۱۳۹۰). صدای فقرا؛ فریاد برای تغییر (پیامدهای توسعه). ترجمه مصطفی ازکیا و جمال رحمتی پور. تهران: انتشارات کیهان.
- نقیب‌زاده، احمد؛ ارشاد، ذاکر حسین (۱۳۹۱). الزامات و دستاوردهای روش‌شناسی توسعه، مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، سال پنجم. شماره اول.

- نیک‌خلق، علی اکبر (۱۳۴۴). مونوگرافی حسن لنگی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی و تعاون دانشگاه تهران.
- هوگلند، اریک ج (۱۳۸۱). زمین و انقلاب در ایران. ترجمه فیروز مهاجر. تهران: شیرازه.
- ین، رابرت (۱۳۸۱) تحقیق موردی، ترجمه علی پارساییان و سید محمد اعرابی، چاپ دوم. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- Ashworth, Peter, & Chung, Man Cheung, (2006), “*Phenomenology and Psychological Science Historical and Philosophical Perspectives*”, Springer Science + Business Media, LLC.
- Barton, Hugh, 2003, *Shaping Neighborhoods: A Guide for Health, Sustainability and Vitality*, Spon Press.
- Bryman, Alan. (1988). *Quality and Quantity in Social Research*. London; Unwin Humanly Press.
- Claude, Lumane P. (1995). *Community Activeness, Success, and Well-being: A Comparative Case Study of Four Pennsylvania Rural Communities*. A Thesis Submitted to the Pennsylvania State University in Candidacy for the degree of Doctor of Philosophy. Department of Agricultural Economics and Rural Sociology.
- Creswell, w. John, (2007), “*Qualitative Inquiry and research design; choosing Among Five approaches*”, (second Edition).thousands oaks, ca, Sage Publications
- Given.lisan, (2008).“ *the sage encyclopedia of qualitative research methods*”, vol 1 & 2 .sage publications.
- Holmes, David. And Mark. Turner, (1990). *Sociology and Developmant. London ; Harvest Wheat Sheaf Publication.*
- Kaufman, Harold. F. & Wilkinson, Kenneth. P. (1967). *Community Structure and Leadership: An Interactional Perspective in the Study of Community*. State College: Mississippi State University. Social Science Research Center. Bulletin No. 13
- Layton, Robert. (1997). *Introduction to Th eory in Anthropology. First Edition. London: Cambridge university Press.*
- Morse, m&Richards, l, (2002),“ *read me first: for a user’s guide to qualitative methods*”, thousands oaks, ca: sage publications.
- Moustakas, C. E. (1994). *Phenomenological research methods. Thousand Oaks, CA: Sage Publications*
- Neuman, Lawerenc. (2000). *Social Research Approaches. Third Edition. London; Allyn and Bacon.*

- Patton, M. Q. (1989). *Qualitative evaluation methods (10th printing)*. Beverly Hills, CA: Sage.
- Rapport, F. wainwright, P. (2006). "phenomenology as a paradigm of movement", nursing inquiry ,13(3), 228-236.
- Sardan, Oliver (2005). *Anthropology of Developmant; Understanding Contemporary Social Chenge*. London; Zed Book Press.
- Strathern, M. (1987). *The limits of Auto-Anthropology*. London: Tavistock Publication.
- Van Manen, M. (1990), "*Researching Lived Experience :Human Science for an Action Sensitive Pedagogy*". London, Ontario, Canada: the University of Western Ontario.